

فعل، ساخت، و چارچوب معنایی^۱

آدل گلدبرگ*

ترجمه عزت‌الله روستازاده (عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی اصفهان)

۱ مقدمه

رخدادها چگونه می‌توانند با هم ترکیب شوند تا محمولی^۲ واحد تشکیل دهند؟ صورت ساده‌تر این پرسش این است که یک فعل بر چه ترکیب‌هایی از زیررخدادها می‌تواند

(۱) جا دارد از ژان پیر کینیگ (Jean pierkiniq) به خاطر بحث دربارهٔ این موضوع، و از سارا برسن (Sara BERSON) مالکا رپوپورت هوواو (Malka RAPPAPORT HOVAV)، ری جکنداف (Ray JACKENDOFF)، و بت لوین (Beth LEVIN) به خاطر ارائه نظریاتشان در نسخهٔ پیشین این مقاله تشکر کنم. برخی از آراء مطرح‌شده در این مقاله را، پیش از این، به صورتی موجز در جایی دیگر (GOLDBERG 1995, pp. 61-65) ارائه کرده‌ام. تحلیل دیگری هم قبل از این در اثر دیگرم (1998) منتشر شده است. پیدا است که تحلیل ارائه‌شده در این مقاله جای همهٔ تحلیل‌های پیشین را خواهد گرفت.

* Adele E. GOLDBERG, "Verbs, Constructions and Semantic Frames", M. RAPPAPORT HOVAV, E. DORON, and I. Sichel (ed.), *Syntax, Lexical Semantics and Event Structure*, Oxford University Press, Oxford, 2010.

2) predication

دلالت کند؟ در این مقاله استدلال خواهیم کرد که تشکیل یک «چارچوب معنایی»^۳ همگن و منسجم تنها محدودیت حاکم بر ترکیب رخدادهای مورد دلالت فعل است. فعل می‌تواند بر زیررخدادهای فاقد ارتباط علی با یکدیگر دلالت کند، یا می‌تواند هم بر شیوه انجام فعل و هم بر نتیجه عمل دلالت کند اما، در هر حال، فعل باید چارچوب معنایی مشخص و جافتاده‌ای را تشکیل دهد.

ترکیب یک مفهوم فعلی با یک «ساخت موضوعی»^۴ معنادار یک محمول واحد تشکیل می‌دهد. ما در این مقاله تفاوت مهم بین این دو مؤلفه (یعنی، مفهوم فعلی و ساخت موضوعی) را برجسته خواهیم نمود. ترکیب فعل و ساخت [در اینجا موضوعی] می‌تواند محمولی بدیع و یگانه پدید آورد که متناظر با هیچ چارچوب معنایی جافتاده‌ای در زبان نباشد. همچنین، در بخش‌های (۲) و (۳) به ماهیت ناپایدار و چموش آنچه فیلمور (Fillmore 1975, 1977a, b, 1985) یا لیکاف (Lakoff 1987) «چارچوب معنایی» می‌نامند خواهیم پرداخت.

۲ چارچوب‌های معنایی: معنی بارز^۵ و چارچوب پس‌زمینه^۶

فیلمور (Fillmore 1977a) می‌گوید: «معنی به چارچوبی معنایی وابسته است». وی چارچوب را انتزاع (یا «صورت آرمانی شده») از «ادراک، خاطره، تجربه، عمل، یا شیئی منسجم و تجردپذیر» می‌شمارد (Idem 1977b). برای آنکه تجربه یا وضعیتی «منسجم» و «تجردپذیر» باشد باید به صورت واحدی قابل ادراک شود. چارچوب معنایی وی تقریباً معادل «انگاره‌های آرمانی شده شناختی»^۷ (ICM) لیکاف (1987) است. پتراک (Petrucci 1996) بهترین درآمد به معنی‌شناسی چارچوب‌های شناختی^۸ را ارائه کرده است.

3) semantic frame

5) profile

7) idealized cognitive models

4) argument structure

6) background frame

8) semantic frames

چنان‌که در بخش (۳) خواهیم گفت، هر معنی از معانی مختلف یک کلمه چارچوب معنایی جاافتاده‌ای را در ذهن برمی‌انگیزاند. در این چارچوب معنایی است که باید بین معنی بارز کلمه (LANGACKER 1987, p. 118) و بقیه معانی آن تمایز قایل شد و جنبه بارز نشده آن را «چارچوب پس‌زمینه»، یا به پیروی از اصطلاح‌شناسی (CROFT 1991; LANGACKER 1987) پایه بنامیم. «معنی بارز» کلمه عبارت از چیزی است که آن کلمه بیان یا اظهار می‌کند (البته اگر بتوان مفهوم «اظهار کردن»^۹ را برای معنایی غیرگزاره‌ای به کار برد)؛ و چارچوب پس‌زمینه پیش‌داده یا پیش‌فرض تلقی می‌شود. ذکر چند مثال مسئله را روشن می‌کند. جنبه بارز کلمه قطر خطی است که این کلمه معرف آن است؛ اما این کلمه باید به یک چارچوب پس‌زمینه هم ارجاع داشته باشد که همان دایره است. به این ترتیب، معنی کلمه قطر به چارچوبی دلالت می‌کند که در آن خطی از مرکز یک دایره عبور می‌کند و، از آن چارچوب، خود خط به منزله معنی بارز این کلمه انتزاع و استخراج شده است (LANGACKER 1987, p. 185). چارچوب پس‌زمینه، به‌ویژه در مورد فعل، می‌تواند دربرگیرنده ترکیبی از چند رخداد باشد که در بستر زمان توزیع شده‌اند؛ مثلاً، پیش‌فرض ازدواج بخشی از چارچوب پس‌زمینه فعل طلاق دادن/گرفتن است، و آنچه این کلمه بیان می‌کند انحلال آن ازدواج است.

(۱) الف) چارچوب معنایی کلمه (آنچه کلمه «معنی می‌شود» یا [در ذهن] «برمی‌انگیزد»)

= جنبه بارز + چارچوب پس‌زمینه

ب) معنی بارز کلمه: آنچه کلمه بیان می‌کند یا به دست می‌دهد.

پ) چارچوب پس‌زمینه معنی کلمه: آنچه کلمه پیش‌داده یا پیش‌فرض تلقی می‌کند.

با استفاده از آزمون آشنای اعلام در برابر پیش فرض می‌توان مشخص نمود که آیا یک بخش انتخابی از کل معنیِ مرکبِ کلمه معنی بارز شده آن کلمه است یا چارچوب پس‌زمینه آن. در این آزمون، تنها چارچوب‌های پس‌زمینه (یا پیش‌داده‌ها) هستند که با منفی‌سازی (غیرفرازبانی)^{۱۱} ثابت خواهند ماند. برای نمونه، چارچوب‌های پس‌زمینه در جملات منفی شده زیر دست‌نخورده باقی مانده‌اند:

(۲) آنها طلاق نگرفتند. (هنوز هم مزدوج هستند).

(۳) این خط قطر نیست. (این محیط دایره است).

این آزمون نشان می‌دهد که مزدوج بودن جزئی از چارچوب پس‌زمینه طلاق دادن/گرفتن است، و دایره بخشی از چارچوب پس‌زمینه قطر. چارچوب پس‌زمینه (یا پیش‌داده) را می‌توان با نفی فرازبانی منفی نمود، که مشخصه آن تکیه و ازگانی سنگین بر کلمه‌ای است که چارچوب مورد نظر را در ذهن تداعی می‌کند:^{۱۱}

(۴) آنها طلاق نگرفتند، اصلاً ازدواج نکرده بودند.

(۵) این قطر نیست، حتی دایره هم نیست.

۳ فعل

در مورد فعل می‌توان چنین گفت که هر مفهوم (غیرمشتق) فعلی متناظر با یک چارچوب محمولی است که این چارچوب به صورت زیر تعریف می‌شود:

چارچوب معنایی محمول: وضعیت یا رخداد تعمیم‌یافته و احتمالاً مرکب که یک واحد فرهنگی^{۱۲} را تشکیل دهد. برخی از جنبه‌های این چارچوب معنایی بارز شده است و سایر جنبه‌ها چارچوب پس‌زمینه را تشکیل می‌دهند.

10) non-metalinguistic

(۱۱) به نظر می‌رسد برای آزمون دوم در زبان فارسی به‌جای تکیه باید از عنصری وازگانی مانند «اصلاً» در ترکیب با تکیه استفاده کرد: «آنها که اصلاً طلاق نگرفتند». (م.)

(۱۲) برای توضیح و مباحث پیرامون مفهوم «واحد فرهنگی» + Enfield 2002

برای نمونه، افعالی را در نظر بیاورید که [در چارچوب معنایی خود] فردی را بارز می‌کنند که وی را به شکلی از وضعیتی درآورده یا از مکانی بیرون رانده‌اند. ممکن است در نگاه نخست چنین به نظر برسد که این سناریویی بسیار خاص است که احتمالاً بیش از یک یا دو واژه به آن اختصاص ندارد. اما حقیقت این است که برای چنین وضعیتی تعداد زیادی فعل در انگلیسی وجود دارد. فهرست زیر قطعاً کامل نخواهد بود:

جدول ۱. فهرست ناقص افعالی که انتقال فردی را از وضعیت یا مکانی بیان می‌کنند.^{۱۳}

banish	نفی بلد کردن، طرد کردن
blackball	علیه عضویت کسی رأی دادن
blacklist	در لیست سیاه آوردن / گذاشتن
cast doubt	[درباره کسی] تردید ایجاد کردن
deport	[بیگانه، جاسوس] اخراج کردن
dismiss	اخراج کردن، بر کنار کردن، منفصل کردن، عذر کسی را خواستن
fire	بیرون کردن
expel	بیرون انداختن، اخراج کردن، طرد کردن
exile	تبعید کردن
extradite	[مجرم] (به کشور خود) مسترد کردن، تحویل دادن

۱۳) معادل این فعل‌ها از فرهنگ هزاره (۱۳۸۵) استخراج شده است. (- م.)

evacuate	تخلیه کردن / انتقال دادن، خارج کردن
expatriate	تبعید کردن / جلائی وطن کردن
lay off	[کارگر، کارمند] بیرون کردن، معلق کردن
oust	خلع کردن، معزول کردن

معنای تلویحی چند فقره از این افعال این‌گونه است که گویی فردِ تغییرِ مکان یافته تخلفی مرتکب شده یا از چیزی تخطی کرده است؛ علاوه بر آن، معنای این افعال از چند حیث با هم تفاوت دارند، مثلاً، از حیث نوع سازمان یا مکانی که فرد از آن اخراج شده است. «تبعید و نفی بلد کردن» اخراج فرد از جامعه‌ای است؛ «بیرون کردن» (در یک معنی) بیرون راندن فردی از مدرسه است؛ «مسترد کردن به موطن اصلی» بیرون راندن فرد از کشوری است؛ و «اخراج» به معنی بیرون کردن از محل اشتغال و از دست دادن شغل است.

فرق «معلق کردن» با «اخراج از کار» در این است که در معنای اولی هیچ انتقاد و ایرادی به فردی که مجبور به ترک کار خود شده نیست. کسی که در لیست سیاه قرار گرفته غالباً غیرمنصفانه یا به دلایل سیاسی از نوعی کار منع شده است. و بالاخره فقط چهره‌های حکومتی را می‌توان سرنگون کرد.^{۱۴}

(۱۴) خوانندهٔ محترم باید توجه کند که اگرچه ممکن است هر زبانی افعالی در حوزه‌هایی نظیر آنچه در جدول (۱) آمده داشته باشد، اما این بدان معنی نیست که رابطهٔ یک به یک بین هر دو واژه از دو زبان مختلف وجود دارد. به عبارت دیگر، هم‌معنایی بین‌زبانی، اگر نه غیرممکن، دست کم بسیار نادر است. این تفاوت محصول تفاوت دیگری در چارچوب‌های معنایی و نتیجهٔ واحدهای فرهنگی مختلفی است که در زبان‌های مختلف تشکیل می‌شود. فقدان یک ترکیب معنایی خاص در یک صورت واژگانی شده سبب خلأ واژگانی در زبان می‌شود که این پدیده‌ای مشهود در مطالعات مقابله‌ای یا تطبیقی بین زبان‌ها است. برای روشن شدن مطلب به مثال land و ground در ادامهٔ مطلب توجه کنید. می‌توان ادعا کرد که زبان فارسی در این مورد و در قیاس با زبان انگلیسی

رابطه‌ای که می‌توان میان این دسته از افعال تصور کرد ویژگی بارز شده و مشترک «بیرون راندن فردی از جایی» است، ضمن اینکه هر یک از نظر جزئیات چارچوب‌های پس‌زمینه‌ای خود تفاوت‌هایی با دیگر افعال دارد. آن‌چنان‌که فیلمور (Fillmore 1977) و لنگکر (LANGACKER 1987) می‌گویند می‌توان به این ترتیب با ارجاع به چارچوب معنایی (یا به روایت لنگکر یا کرافت، پایه) روابط معنایی بین واژه‌ها را روشن نمود. در این خصوص، فیلمور به مثال‌های land (زمین) در مقابل ground (زمین) اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد ویژگی بارز مشترکی (یعنی، سطحی جامد از کره زمین) داشته، اما در چارچوب‌های پس‌زمینه‌ای خود تفاوت دارند؛ چون چارچوب پس‌زمینه land «دریا» را در بر دارد و چارچوب پس‌زمینه ground «هوا» را. همین استدلال در مورد athlete (ورزشکار) در برابر jock (بازیکن)، lazy (تنبل) در برابر laid back (بی‌خیال)، washroom (دست‌شوئی) در برابر restroom (مستراح)، و father (پدر) در برابر dad (بابا) نیز صادق است، چه هر جفت از این کلمات ویژگی بارز مشترک اما پس‌زمینه متفاوت دارند.

در مقابل، واژه‌های دیگری هستند که پس‌زمینه آنها مشترک اما جنبه بارز آنها متفاوت است. مثلاً، lease (اجاره) و renter (موجر)؛ teacher (معلم) و student (دانشجو)؛ soccer ball (توپ فوتبال) و soccer net (دروازه فوتبال) که هر کدام یک جنبه متفاوت از یک چارچوب معنایی مشترک را بارز می‌کند. (Fillmore 1977, 1985)

→
داری خلأ واژگانی است، چون با یک صورت واژگانی دو مفهوم را اراده می‌کند. این پدیده «چندمعنایی» نام دارد. پدیده چندمعنایی جبران‌کننده خلأ واژگانی است و بنابراین احتمالاً هیچ زبانی در بیان مفهومی الکن نخواهد بود. (م -)

۴ محدودیت‌های معنای فعل در مطالعات پیشین

آیا بر چارچوب معنایی فعل محدودیتی حاکم است؟ یا آنکه پیچیدگی درونی معنای فعل فقط یک محدودیت دارد و آن عبارت از این است که تلفیق زیررخدادهای آن چارچوب باید یک واحد فرهنگی را تشکیل دهد؟ در بخش‌های ۱-۴ و ۲-۴ محدودیت‌هایی را که پیش از این پیشنهاد شده‌اند بررسی خواهیم کرد و در بخش ۳-۴ نتیجه خواهیم گرفت که ظاهراً فقط یک محدودیت و آن هم محدودیت چارچوب متعارف معنایی است که بر معنای فعل حاکم است.

۴-۱ آیا ارتباط میان زیررخدادها صرفاً علی است؟

کرافت (Croft 1991, 2005) نمونه‌ای از محدودیت‌های معناشناسی فعل را ارائه نموده است. وی پیشنهاد می‌کند که «هر فعل بالقوه دارای یک جزء پیوسته از زنجیره علل در انگاره‌های آرمانی‌شده شناختی (ICM) [یا همان چارچوب معنایی] از رخداد مورد توصیف خواهد داشت که همان جنبه بارز یا پایه آن فعل خواهد بود» (Idem 1991, p. 20). به دیگر سخن، ادعای او این است که فعل یا تنها مبین رخدادی ساده است یا بیان‌کننده رخداد‌های مرکبی است که در آنها زیررخدادها با یکدیگر ارتباط علی دارند، خواه این رخدادها بخشی از جنبه بارز شده و خواه چارچوب پس‌زمینه (پایه) آن فعل باشند.

۴-۱-۱ زیررخداد‌های ناپیوسته و متمایز

تعریف ویژگی زیررخداد‌های متمایز در یک عنصر واژگانی واحد کار همواره آسانی نیست. مثلاً، آیا باید تفت دادن را این‌گونه بفهمیم که شامل زیررخداد «حرارت دادن با مقدار کمی روغن» و یک زیررخداد مستقل «هم زدن» است؟ در این صورت نمی‌توان ادعا کرد که وضعیت مورد اشاره را می‌توان با یک فعل منفرد توصیف کرد مگر آنکه

پیش از آن پاسخی برای این سؤال بیابیم که آیا یک فعل منفرد می‌تواند دو زیررخداد فاقد رابطه علی را توصیف کند یا نه؟

برای مقاصد فعلی ما، بهتر است ملاکی محافظه‌کارانه برای تمایز بین زیررخدادهای مختلف برگزینیم. بر پایه این ملاک، هر محمول شامل دو زیررخداد متمایز خواهد بود، اگر و فقط اگر دو جنبه از آنچه آن محمول بیان می‌کند مستقل از یکدیگر قابل توصیف بوده و از نظر زمانی هم‌پوشی کامل نداشته باشند.

(۶) دو رخداد e_1 و e_2 زیررخدادهای متمایز رخداد E هستند که با فعل V بیان می‌شود،

اگر و فقط اگر $e_1 + e_2$ ، و e_1 در محدوده زمانی e_2 کاملاً مستتر نباشد.

بر اساس این تعریف، «حرارت‌دهی» و «هم‌زنی» زیررخدادهای متمایز تفت دادن را تشکیل نمی‌دهند، چون این دو هم‌پوشی زمانی دارند: عمل «هم‌زنی» کاملاً در امتداد محور زمان «حرارت‌دهی» قرار دارد. (البته امکان دارد که «هم‌زنی» تا بعد از «حرارت‌دهی» هم تداوم یابد، اما هرگاه تابه را از روی آتش برداریم، دیگر عمل مورد بحث تفت دادن تلقی نمی‌شود.)

۲-۱-۴ رابطه علی

پرسش دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که ماهیت رابطه علی چیست؟ آیا داشتن زمینه ابتلا به سرطان در فردی سبب ابتلای وی به سرطان می‌شود؟ انتظار تعریفی قطعی از مفهوم «سببیت» چندان موجه نیست، زیرا تعاریفی از این دست به‌ندرت در حوزه‌ای [از علوم] ارائه شده است (Croft 1991; Lakoff 1987; Rosch 1975) (برای بحث در این زمینه و به‌ویژه پیرامون حوزه سببیت ← Espenson 1991). موضوع کلی سببیت قرن‌ها مورد بحث و مذاقه بوده است و به نظر نمی‌رسد که ما بتوانیم در این مختصر به عمق

آن دست یابیم. اما می‌توان با تمرکز بر موارد نسبتاً روشن به توفیقی نسبی در پاسخ به پرسش‌های مورد نظر دست یافت.

در آنچه در پی می‌آید آن رخدادی را علت تلقی می‌کنیم که حدوث آن شرط کافی برای منتهی شدن به وضعیت یا رخدادی جدید فهمیده شود.

(۷) e۱ سبب e۲ می‌شود اگر و فقط اگر e۱ شرط کافی برای حدوث e۲ باشد.

بنا بر این تعریف، داشتن زمینه و آمادگی سرطان، با آنکه به ظاهر شرط لازم برای ابتلا به سرطان هست، اما دقیقاً سبب ابتلا بدان نمی‌شود، چون، بنا بر این فرضیه، شرط کافی نیست.

۳-۱-۴ زیررخدادهای بارز شده و دارای رابطه علی

محمول‌هایی که هم عملی را بیان می‌کنند هم حالت پایانی - یعنی فرجام^{۱۵} - آن را، ضرورتاً، شرط‌های لازم برای داشتن دو زیررخداد با رابطه علی را برآورده می‌کنند (Dowty 1979; Vendler 1967). این عمل و نتیجه آن دو زیررخداد متمایز به حساب می‌آیند، زیرا نتیجه این عمل با فعالیت مرتبط با آن هم‌پوشی کامل زمانی ندارد. در عین حال، این دو زیررخداد با یکدیگر رابطه علی دارند، چون این فعالیت برای ایجاد تغییر در وضعیت کافی است. برای نمونه، فعل smash (خرد کردن) به معنای «هدایت نیرو به سوی یک جسم صلب با این نتیجه که آن جسم تکه تکه شود» و fill (پر کردن) به معنای «ریختن چیزی در ظرفی تا زمانی که ظرف پر شود» از این دست هستند. این شیوه تحلیل تحقق نتیجه با فرضیات قدیمی و متداول در خصوص این نوع محمول‌ها همخوانی دارد. (مثلاً + Grimshaw & Grimshaw & McCawley 1968; Dowty 1979; Gruber 1965; Rappaport Hovav & Levin 1998; Vickner 1993; Pustejovsky 1991)

در عین حال، تحقق فرجام فعل الزاماً غایبی^{۱۶} نیست: امکان کاربرد جنبه غیرغایبی این‌گونه فعل‌ها وجود دارد (مثلاً، نمونه ۸ الف)، و حتی استفاده از وجه کامل الزاماً به فرجام نهایی وضعیت مورد اشاره در فعل منتهی نمی‌شود (مثال ۸ ب). (Filip 2004; Goldberg & Jakendoff 2004; Jakendoff 1996; Levin 2000; Levin & Rappaport Hovav 2005; Rappaport Hovav 2005, 2006; Levin & Rappaport Hovav همین مجلد، مدرج بودگی در بحث و تحلیل مدرج‌بودگی نتیجه فعل):^{۱۷}

(۸ الف) بچه‌ها ساعت‌ها تشنگ را با ماسه پر می‌کردند. (کاربرد غیرفرجامی فعل «پر کردن»؛ ممکن است تشنگ پر از ماسه نشده باشد).

(ب) جواد کلوچه را سرد کرد تا مهناز بتواند آن را بخورد. (ممکن است که اکنون کلوچه سرد نباشد اما سردتر از آنی باشد که قبلاً بود).

مسئله تعریف بهینه محمول‌های تحقیقی را فعلاً کنار گذاشته و به نمونه‌های روشنی می‌پردازیم که در آنها معنای فعل دربرگیرنده زیررخدادهایی می‌شود که رابطه‌ای غیرعلی دارند.

شؤبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۴-۱-۴ افعال دارای رابطه غیرعلی

محدودیت پیشنهادی کرافت (Croft 1991) به شکلی که او می‌گوید نمی‌تواند درست باشد، چون فعل‌های زیادی وجود دارند که رخداد بارز آنها با رخدادی که بخشی از چارچوب پس‌زمینه آنها را تشکیل می‌دهد هیچ رابطه علی ندارد. مثلاً، فعل return

16) telic

17) آنچه درک ما را از تحقق نتیجه فعل پیچیده‌تر می‌کند وضعیت نتیجه فعل در زبان‌های چینی و تایلندی است چون در این زبان‌ها نتیجه فعل در خود فعل مستتر نیست بلکه تنها پیامدی تلویحی برای پاره‌گفتارهایی است که ما در انگلیسی به صورت حالت نهایی استلزامی فعل ترجمه می‌کنیم. (Singh 1991; Tamly 2000; Smith 1997;)

(بازگشتن) یا فعل appeal (تقاضای استیناف کردن) را در مثال‌های ۹ (الف و ب) در نظر بگیرید:

(۹) الف) او با ما و کلیتون از سفرهای انتخاباتی خود بازگشتند تا رأی خود را به صندوق بریزند.

a) Obama and Clinton returned from the campaign trail to vote.

(www.opencongress.org/bill/110-h2381)^{۱۸}

ب) او [با اعتراض به رأی دادگاه] تقاضای استیناف کرد.

b) He appealed the verdict.

(mercury.websitewelcome.com)

پیش‌فرض بازگشتن از جایی این است که پیش از این به آن محل رفته باشیم، و اینکه آن محل مبدأ حرکت ما نبوده است. سفر به آن محل، یعنی عمل قبلی سبب بازگشت متعاقب آن نیست؛ بنابراین، این دو عمل رابطه‌ی علی ندارند. پیش‌فرض تقاضای استیناف در مثال (۹ ب) یک چارچوب پس‌زمینه‌ای مرکب است که شامل محاکمه‌ای می‌شود که طی آن قرار مجرمیت صادر شده و، از طرف دیگر، عملی را در پی آن بارز می‌کند که عبارت است از «پر کردن اسناد حقوقی برای تجدید محاکمه»؛ این دو زیرخداد رابطه‌ی علی ندارند: هیچ‌کدام سبب دیگری نمی‌شود. در عین حال، بخشی از دانش ما از جهان عبارت از این است که چیزها و امور غالباً پس و پیش می‌شوند، تصمیمات حقوقی را که منتهی به صدور قرار مجرمیت می‌شوند می‌توان دوباره به محکمه برد؛ «بازگشتن» و «تقاضای استیناف» نام‌هایی هستند که بر این چارچوب‌های

(۱۸) از این پس، تلاش خواهیم کرد تا حد امکان از نمونه جمله‌های واقعی برگرفته از شبکه‌ی اینترنت استفاده کنیم. در عین حال، سعی کرده‌ام با حذف بخش‌های اضافی این جملات از درج مطالب طولانی و بی‌ربط و ملال‌آور پرهیز کنم. علاوه بر این، به خود اجازه داده‌ام در هر جا که لازم باشد نقطه‌گذاری و غلط‌های املائی را اصلاح کنم. البته، از نمونه‌های ساختگی هم در مواردی که نمونه‌هایی با تفاوت کمینه مورد نیاز بود و در مواردی که جملات غیردستوری به کار می‌آمد استفاده کرده‌ام.

مرکب از تجاریمان نهاده‌ایم که در آنها، به ترتیب، «بازگشت» و «تنظیم اوراق حقوقی» را بارز نموده‌ایم. نمونهٔ دیگر double-cross (نارو زدن) در مثال (۱۰) است:

(۱۰) ویلی بنک بی‌رحم، صاحب کاباره، به روبن، دوست و استادکارِ اوشن، نارو

زد.

Ruthless casino owner Willy Bank... double-crossed Danny Ocean's
friend and mentor Rueben... (videoeta.com/movie/8176)

آنچه فعل نارو زدن را بارز می‌کند عمل خیانتِ متعاقبِ تعهد به یک همکاریِ نانوخته است. این خیانت نه معلول آن اعتماد پیشین است و نه علت آن، بلکه وضعیت اعتماد بخشی از چارچوب پس‌زمینه است که برای آن پیش‌فرض شده تا عمل بارز شده یا عنوان شده را خیانت به حساب آورد یا آن را چنین جلوه دهد.

فعل‌های تقاضای استیناف کردن و نارو زدن (همچنین فعل طلاق دادن/ گرفتن) هر یک تنها یک زیرخداد را بارز کرده، درحالی‌که چارچوب‌های پس‌زمینهٔ آنها یک یا چند زیرخداد را بدون هرگونه رابطهٔ علی بین آنها پیش‌داده می‌انگارد. حال ببینیم آیا افعالی هم وجود دارند که دو زیرخداد فاقد رابطهٔ سببیت یا علیت را بارز کنند؟

۴-۱-۵ افعال دارای زیرخدادهای بارز و رابطهٔ غیرعلی

پیدا کردن فعل‌هایی که دو یا چند زیرخداد غیرعلی را بارز کنند دشوارتر است، اما چند نمونه می‌توان یافت. مثلاً، اصطلاح blanch (آب‌پز یا سفید کردن) در آشپزی به «فروردن کوتاه‌مدت چیزهایی، مثل گوجه‌فرنگی در آب جوش و بعد قرار دادن آن در آب سرد (برای راحت شدن پوست‌گیری یا رنگ باختن)» دلالت می‌کند. گوشتی که braise (آرام‌پز) شده باشد ابتدا در مقدار کمی روغن تفت داده شده و بعداً در گرما و

بخار پخته شده است. هر یک از این دو فعل دو زیرخداد دارای رابطه غیرعلی را بارز کرده، به گونه‌ای که یک یا هر دوی آنها را می‌توان با یک نفی (غیرفرازبانی) منفی نمود:

(۱۱) الف) گوجه‌فرنگی‌ها را سفید نکرد، فقط در آب جوش / سرد فرو برد.

a) He didn't blanch the tomatoes, he only dipped them in boiling/ cold water.

ب) گوجه‌فرنگی‌ها را سفید نکرد، پوستشان را با کارد گرفت.

b) He didn't blanch the tomatoes, he peeled them with a knife.

این موارد نشان می‌دهند که زیررخداد‌های مستتر در یک عنصر واژگانی خود می‌توانند دارای رابطه غیرعلی باشند.

کرافت (Croft 1991) مثال «چرخیدن و داغ شدن» را به عنوان نمونه‌ای از معنای ناممکن در قالب یک فعل آورده است و دلیل او هم این است که این دو زیرخداد دارای رابطه غیرعلی هستند. اما تنها در صورتی چنین معنایی ناممکن است که چارچوب معنایی‌ای که این دو رخداد را به هم مرتبط می‌کند [در زبان] وجود نداشته باشد. اگر بتوان آیینی خرافی را تصور کرد که در آن توپی را روی یک میز دوار و در داخل یک اجاق بچرخانند تا منفجر شود (که طول زمان داغ شدن و ترکیدن توپ نشانه، مثلاً، طول مدت بارداری یک زن باشد)، در آن صورت می‌توان تصور کرد که مثال کرافت هم یک نام‌واژه منفرد [در آن زبان] خواهد یافت تا بتوان مثلاً چنین جمله‌ای را گفت: «پیر معبد توپ را داغ‌چرخان کرد». حقیقت این است که، در صنعت سفالگری، فعلی وجود دارد به نام jiggering. معنی این کلمه عبارت است از «ابزاری شکل‌یافته را در تماس با گل رس در حال دوران بر روی چرخ سفالگری قرار دادن».

خلاصه آنکه بسیاری از افعال به زیرخداد‌هایی دلالت می‌کنند که رابطه علی با یکدیگر دارند (خرد کردن، پر کردن). اما فعل‌های دیگری هم هستند که متضمن توالی علی از چند زیرخداد مختلف نیستند. برخی از این افعال شامل یک توالی از چند

زیررخداد است که یک یا چند زیررخداد آن خود بخشی از چارچوب پس‌زمینه‌ای زیررخداد بارز شده دیگری را تشکیل می‌دهد (مثلاً، بازگشتن، تقاضای استیناف کردن، نارو زدن). اصطلاحات آشپزی blanch (آب‌پز یا سفید کردن) و braise (آرام پختن) از جمله فعل‌هایی هستند که دو زیررخداد فاقد رابطه علی را بارز می‌کنند.

۲-۴ صرفاً شیوه یا نتیجه / تغییر مکان؟

لویین و رپوپورت هوواو (Levin & Rappaport Hovav 2006؛ در مجلد حاضر) به نوع دیگری از خلأ نظام‌مند واژگانی اشاره می‌کنند که عبارت است از: «بیان هم‌زمان حالت انجام کار و نتیجه یا تغییر مکان در یک فعل واحد مجاز نیست».

چند نمونه از فعل‌های بیان‌کننده حالت انجام کار و نتیجه کار (به نقل از رپوپورت هوواو و لویین در مجلد حاضر) در زیر آمده است:

فعل‌های بیان‌کننده حالت انجام کار (نشان‌دهنده تغییر غیرمدرج): amble (خرامیدن)، dance (رقصیدن)، flap (جنبیدن)، flutter (بال‌بال زدن)، laugh (با خنده گفتن)، nibble (دندان زدن)، rub (مالیدن و خود را کشیدن)، rumble (غریدن)، run (دویدن)، scribble (با خط خراش‌خوردن قورباغه نوشتن)، scrub (ساییدن)، sweep (جارو کردن یا نرم‌نرمک رفتن)، swim (شنا کردن)، tango (تانگو رقصیدن)، wipe (پاک کردن و دستمال کشیدن).

فعل‌های بیان‌کننده نتیجه عمل (نشان‌دهنده تغییر مدرج): advance (پیش رفتن)، ascend (صعود کردن)، arrive (از راه رسیدن)، break (شکستن)، clean (تمیز کردن)، clear (پاک کردن، ترخیص کردن)، cover (پوشاندن)، crack (ترک خوردن)، depart (عزیمت کردن، جدا شدن)، die (مردن)، enter (وارد شدن)، empty (خالی کردن)، exit (خارج شدن)، faint (غش کردن)، fill (پر کردن)، freeze (منجمد کردن/ شدن)، kill (کشتن)،

melt (ذوب کردن/ شدن)، open (باز کردن/ شدن)، leave (ترک کردن)، reach (رسیدن [به])، recede (فروکش کردن و پس رفتن)، return (بازگشتن).

رپوپورت هوواو و لوین (2006) تصریح می‌کنند که تغییر حالت یا مکان ضرورتاً فرجام‌گرا نیست، بلکه عامل اصلی مدرج بودن محمول است. به دیگر سخن، باید بعد واحدی با درجات ترتیبی معینی وجود داشته باشد تا محمول بر اساس آن مدرج قلمداد شود. پیدا است که مدرج بودن مبنای هم افعال تغییر وضع^{۱۹} است و هم افعال دارای حرکت جهت‌دار.^{۲۰} فعل‌هایی که مقیاس‌های دو نقطه‌ای را واژگانی می‌کنند نیز در گروه افعال مدرج قرار می‌گیرند؛ این تعریف سبب می‌شود تا افعال فرجام‌دار (مانند ترک خوردن، رسیدن) هم در گروه افعال نتیجه‌ای و تغییر مکانی قرار گیرند. آن دسته از محمول‌های عملی را، که مبین تغییرات نامدرج (فاقد رابطه ترتیبی) هستند، در گروه محمول‌های شیوه انجام^{۲۱} طبقه‌بندی کرده و آنها را افعال پویا^{۲۲} [در برابر افعال ایستا (static)] تعریف می‌کنیم.

هر فعل واحد باید اصولاً بتواند هم تغییر مدرج و هم رابطه نامدرج دیگری را بیان کند. اما رپوپورت هوواو و لوین استدلال می‌کنند که چنین نیست.

آزمون‌هایی که اینان برای تشخیص افعال شیوه انجام و افعال فرجام‌دار ارائه می‌کنند آزمون‌های دستوری‌اند. به گفته ایشان، فقط محمول‌های مبین شیوه انجام هستند که ظهور مفعول مستقیم نامشخص و زیرمقوله‌بندی نشده را در جمله‌های غیروجهی و غیرعادتی مجاز می‌شمارند (مثال ۱۲ الف و ب). اما ظهور موضوع پذیرنده^{۲۳} برای افعال فرجام‌دار اجباری است (مثال‌های ۱۳ الف و ب).

19) change of state verbs
 21) manner predicates
 23) manner predicates

20) directed motion verbs
 22) dynamic

(۱۲) الف) کیم تمام روز جارو می‌کشید. ^{۲۴} (شیوه انجام)

a) Kim scrubbed all morning. (manner)

ب) کیم ناخن‌هایش را با سوهان تمیز کرد.

b) Kim scrubbed her fingers raw.

(۱۳) الف) بچه نوپا شکست. (فرجام) [یعنی مثلاً، بچه نوپا شیشه را شکست که شیشه

را نه در فارسی و نه در انگلیسی، مگر به قرینه با بافت، قابل حذف نیست.

[-م.]

a) The toddler broke. (result)

ب) بچه نوپا شکست و دستش خون‌آلود شد. [منظور آن است که چیزی را شکسته باشد که دست او را زخم و خونی کرده باشد. باز هم مفعول در هیچ

یک از دو زبان فارسی و انگلیسی قابل حذف نیست. [-م.]

b) The toddler broke his hands bloody

همان‌گونه که در گلدبرگ (Goldberg 2005) آمده است، همبستگی آشکار بین این دو نوع فعل این است که افعال فرجامی مگر در موارد استثنایی غالباً نیازمند موضوع پذیرنده هستند، درحالی‌که افعال مبین شیوه انجام چنین نیستند، اما این همبستگی استثنای پذیر نیست. ^{۲۵} مثلاً، افعال کشتن و به قتل رساندن (murder و kill) عموماً افعال

۲۴) برای روشن شدن مسئله، در این مثال‌ها از فعل دیگری از همین طبقه استفاده شد. اما پیداست که، اگرچه قاعده مورد بحث در فارسی وجود دارد، ولی تفاوتی بین فعل‌های مختلف در دو زبان انگلیسی و فارسی مشهود است. آنچه را که این قاعده بیان می‌کند به صورت موضوع پنهان/ پیدای (implicit/ explicit argument) هم گفته‌اند. [-م.]

۲۵) البته این همبستگی را باید به زبان انگلیسی نسبت داد، چون زبان‌های زیادی وجود دارند که در آنها، اگر هر یک از موضوع‌های فعل بیان‌کننده و تظاهر اطلاعات پیش‌داده و غیرتقابلی باشد، می‌تواند پنهان مانده و در جمله تظاهر نیابد. مثلاً، در گفتگوی زیر در زبان چینی، علی‌رغم آنکه فعل دادن را عموماً فعلی فرجامی (یا مبین تغییر وضعیت) قلمداد می‌کنند، هر سه موضوع آن قابل حذف‌اند.

فرجامی قلمداد می‌شوند ولی می‌توانند در بافت‌های مناسب، که الزاماً جمله‌های وجهی یا عادت‌ی هم نیستند، با مفعول نامشخص (۱۴ الف) یا مفعول زیرمقوله‌بندی‌نشده [مفعول مستتر یا پنهان] (۱۴ ب) ظاهر شوند. همچنین، گاه برای محمول‌های دال بر عمل نامدرج (شیوه) مفعول زیرمقوله‌بندی‌شده ضروری است (۱۵ الف و ب). (دلیل این تمایل در افعال انگلیسی و موارد استثنای آن در گلدبرگ (Ibid) ارائه شده است).

(۱۴ الف) این ببر بازهم کشتار کرد/ جان گرفت. (نتیجه)

a) The tiger killed again. (result)

ب) مرد جوان با قتل چند نفر از رقبای سرسخت راه خود را به محفل گانگسترها باز کرد. (شیوه)

b) The young man murdered his way into the gang by killing the group's nemesis.

(۱۵ الف) او لمس کرد. (شیوه)

a) She touched. (manner)

ب) او دستان خود را خون‌آلود لمس (حس) کرد. [توجه کنید که این مثال با شمّ زبانی مترجم در فارسی درست است. (-م.)]

b) She touched her hands bloody.

توجه داشته باشید که، اگر این آزمون‌ها را برای تعیین اینکه کدام فعل فرجامی و کدام مبین شیوه است به کار بریم، در آن صورت، این ادعا که یک فعل می‌تواند یا مبین شیوه یا فرجام باشد همان‌گویی است، چون در آن صورت کاربرد هر فعل خاص یا به همراه مفعول زیرمقوله‌بندی‌شده خود دستوری است یا بدون آن. از این رو، ما در بحث

→
“ [I] give [you] [some peach]” (Chinese; Mok & BRYANT, 2006)

اما، بحث ما در حال حاضر بر این نکته متمرکز است که محدودیت پیشنهادی تا چه حد در زبان انگلیسی صدق می‌کند.

زیر بر تحلیل خاصی از معناشناسی افعال مورد نظر تکیه خواهیم کرد تا ببینیم آیا فعلی وجود دارد که بتواند هم شیوه (فعالیت نامدرج) و هم فرجام (تغییر جهت‌دار) را در خود مستتر و هر دو را با هم بیان کند.

در نگاه کلی به نظر می‌رسد که افعال مبین حرکت غالباً به دو دسته مبین شیوه و مبین تغییر مکان تقسیم شوند (قس. Talmy 1985). می‌شود در جایی راه رفت، دوید، یا قدم دو رفت و می‌شود بالا رفت یا پایین آمد، بدون اینکه اساساً شیوه خاصی مطرح باشد. دلیل درستی این ادعا در این نهفته است که شیوه و جهت حرکت به طور کلی مستقل از یکدیگرند: مثلاً می‌توانیم به سمت بالای تپه، پایین تپه، به سمت چپ یا راست، یا در جا قدم بزنیم.

اما این حکم کلی استثنا هم دارد. بالا رفتن در جمله «از کوه بالا رفت» (She scaled the mountain) متضمن حرکت به سمت بالا و به شیوه‌ای خاص (با تمام هیكل) است. اصطلاح schuss در اسکی به معنی «پایین رفتن مستقیم با چوب اسکی (تغییر هدایت‌شده در مکان) به‌عمد و خیلی سریع (شیوه)» است.

به نظر می‌آید بالا رفتن [از چیزی] (climb) نیز محدودیت غیرهم‌زمانی شیوه و جهت را نقض کند، چون در معنای نمونه‌وارش، مضمون معنایی آن هم جهت دارد هم شیوه (با دست و پا و خیلی با زحمت). لوین و رپوپورت به درستی یادآوری می‌کنند که این فعل را می‌توان بدون مضمون حرکت هدایت‌شده (به عنوان یک فعل بیان‌کننده شیوه، مثل جمله ۱۶ الف) یا بدون مضمون شیوه (به عنوان یک فعل بیان‌کننده حرکت هدایت‌شده، مثل جمله ۱۶ ب) به کار برد. با وجود این، مفهوم سوم و نمونه‌وار آن متضمن این هر دو مفهوم است (۱۶ ج) (Jackendoff 1985; Fillmore 1982b). اگر کلی را صرفاً با طناب به بالای درخت می‌کشیدند، بدون آنکه به کمک دست و پای خود زحمت بالا رفتن یا پایین آمدن از درخت را می‌کشید، آنگاه مثال (۱۶ ج) دستوری نمی‌بود.

(۱۶ الف) بچه از پله‌ها پایین آمد.

a) The child climbed down the stairs.

ب) هواپیما تا ارتفاع ۱۰۰۰ پایی بالا رفت.

b) The plane climbed 1000 feet.

ج) کلی از درخت بالا رفت.

c) Kelly climbed the tree.

لوین و رپوپورت چنین استدلال می‌کنند که جهت رو به بالای نهفته در مثال‌هایی مانند (۱۶ ج) ناشی از انتخاب موضوع مفعول مستقیم است. اما حرکت رو به بالا معنی ضمنی همه موارد استعمال گذرای این فعل است (Jackendoff 1985). در مثال (۱۷ الف)، برگرفته از لوین و رپوپورت، ارتفاع نرده باید از عمق زانو بیشتر باشد تا حرکت رو به بالا ممکن شود؛ این معنی ضمنی که او از روی نرده می‌رود فقط یک معنی ضمنی است، چون این جمله فقط در صورتی پذیرفتنی است که او روی لبه نرده بنشیند. به همین ترتیب، از پله می‌توان بالا یا پایین رفت (ascend or descend)، اما اگر کسی از پله بالا برود (climb) (جمله ۱۷ ب)، در آن صورت، حرکت تنها رو به بالا است. استعمال ناگذرای فعل بالا رفتن (climb) ممکن است مستلزم حرکت در دیگر جهاتی باشد که در قالب جمله صریحاً ذکر شده است (مثلاً، جمله ۱۷ ج)، اما معنی ضمنی رو به بالا با استعمال گذرای فعل حقیقتی انکارناپذیر درباره فعل بالا رفتن (climb) است. این موضوع لازمه ساخت گذرا نیست، چون واضح است که این ساخت بدون الزام به داشتن هرگونه معنای ضمنی حرکت رو به بالا دستوری است (۱۷ د):

(۱۷ الف) او با کفش‌های پاشنه‌بلند از نرده بالا رفت.

a) She climbed the fence in high heels.

(greyily.wordpress.com/2008/06/21/)

ب) از پله‌ها رفت به اتاقش.

b) He climbed the stairs to his room.

ج) آتش‌نشان دهمی هم... از نردبان پایین آمد.

c) A tenth firefighter... climbed down the ladder.

(www.cdc.gov/Niosh/FACE/In-house/f)

د) ما از دیوار پایین آمدیم.

d) We descended the wall.

(www.seaotter.com/marine/html/daywall.html)

به نظر می‌رسد که ترکیب شیوه حرکت و تغییر مکان در بعضی عبارات مجاز است زیرا هر دو جنبه غالباً در حکم یک واحد شناخته‌شده فرهنگی با هم رخ می‌دهند. در چنین مواردی، شیوه عمل وابسته به نوع تغییر مکان است: مثلاً نمی‌توان عمل schuss در اسکی را رو به بالا انجام داد یا نمی‌توان از یک کوه با شیب تند مستقیم بالا رفت؛ تن انسان احتمالاً باید شیوه‌های خاصی از حرکت را برای این منظور برگزیند (با دست و پا و زحمت بالا رفتن (scale) و (climb)).

محدودیت در بیان هم‌زمان شیوه و نتیجه ظاهراً در مورد افعالی نظیر نوشتن (write) و سرسری نوشتن (scribble) صدق می‌کند، چه لازمه فعل نوشتن این است که چیزی با محتوا به وجود آید اما در سرسری نوشتن و خط خطی کردن نتیجه‌ای مشخص نیست، اما این تحلیل به چیزی پیوند می‌خورد که آن را نتیجه می‌خوانیم. قطعاً فعل خط خطی کردن مستلزم پدید آمدن صورتی نوشته بر کاغذ است، بنابراین، باید این فعل را در زمره افعال دارنده هم نتیجه هم شیوه شمرد. تفاوت بین قلم‌انداز نوشتن (scrawl) و یادداشت کردن (jot down) ظاهراً در این است که اولی نوشتن با عجله و شلختگی (شیوه) است ولی دومی در عین آنکه تند نوشتن را افاده می‌کند الزاماً با شلختگی و بی‌نظمی همراه نیست (شیوه متفاوت)؛ در هر دو اشاره به این است که واژه‌هایی بر روی کاغذ پدیدار شده است، که این ظاهراً نتیجه عمل است. بدین ترتیب، به نظر می‌آید که این دو نمونه نقیض محدودیت رمزبندی شیوه و نتیجه عمل در قالب یک واژه باشند.

دستهٔ افعال ایجابی^{۲۶} عموماً بیان هم شیوه و هم نتیجه را مجاز می‌شمرند زیرا ایجاد و خلق چیزی خود نوعی نتیجه است. تفاوت بین ساختن (manufacture) و خلق کردن (create) را می‌توان به این مسئله نسبت داد که ساختن دارای این پیامدِ ضمنی هست که مفهومی راجع به شیوهٔ ساختن هم گفته می‌شود، مثلاً، پدیدهٔ مورد نظر در این فعل به وسیلهٔ نوعی ماشین یا از رهگذر تقسیم سامانمند کار پدید می‌آید. به نظر می‌رسد که تفاوت بین فعل‌های مبین تشکیل‌ایده و مفهوم‌سازی هم مربوط به شیوهٔ عمل باشد؛ مثلاً، از میان تفاوت‌های مختلف ممکن، به نظر می‌رسد که تفاوت بین افعال طرح‌ریزی کردن (concoct)، جور کردن و سر هم کردن (contrive)، توطئه چیدن (scheme)، اختراع کردن (invent)، به فکر کسی خطور کردن (به ذهن رسیدن) (conceive)، توطئه چیدن (hatch)، در سر پروردن، خیال پروردن (از خود درآوردن) (dream up)، صورت‌بندی کردن (تدوین کردن، ابداع کردن) (formulate) در این است که فرایند زمان‌بر باشد (طرح‌ریزی کردن، درست کردن)، پرزحمت باشد (توطئه چیدن، اختراع کردن)، یا چنین نباشد (از خود درآوردن). همچنین دستهٔ افعال پخت‌وپز ظاهراً هم شیوه و هم نتیجه را در قالب یک واژه به دست می‌دهند. مثلاً، تفاوت بین تفت دادن (sauté)، برشته و تنوری کردن (roast)، سرخ کردن (fry)، و آب‌پز کردن (stew) شیوهٔ پختن است، اما قطعاً در این افعال تغییر هدایت‌شده هم در میان هست، چون، به هر حال، دست‌پخت ما می‌تواند تفت‌داده، سرخ‌کرده، یا آب‌پز بشود. هر یک از این افعال آزمون پیشنهادی برای تعیین افعال مبین شیوه را جواب می‌دهند، چون همهٔ آنها می‌توانند به شکل ناگذرا (لازم) درآیند:

(۱۸) آن زن زجرکشیده آن‌قدر سرخ کرد/ تفت داد/ پخت که جانش درآمد.^{۲۷}

The harried housewife sautéed/ roasted/ fried/ stewed herself sick.

26) creation verbs

۲۷) مثال بهتر در فارسی این است: «خودشان خریدند و شستند و پختند و خوردند و رفتند». (م - م)

آیا واقعاً این افعال دارای مقیاس هستند؟ با آنکه بر اساس تعریف رپوپورت هوواو و لوین، مدرج بودن شرط مقیاس‌داری نیست، اما چون مقیاس‌داری جزئی از تعریف فعل‌های تحققی^{۲۸} دو نقطه‌ای است، به نظر می‌رسد افعالی که مدرج هستند الزاماً باید مقیاس‌دار هم باشند. بنابراین، چون غذا می‌تواند کمتر یا بیشتر سرخ شده باشد، فعل سرخ کردن ظاهراً نقیض این ادعا خواهد بود که شیوه و نتیجه در توزیع تکمیلی هستند. شاید برای آنکه فعلی هم نتیجه‌دار (غایت‌مند) و هم مبین شیوه به حساب آید معیارهای بیشتری باید بیابیم. ارزیابی کامل این پیشنهاد نیازمند بررسی دقیق‌تر این اصطلاحات است. (برای نمونه‌های دیگر نقیض این فرض ← Levin & Rappoport Hovav 2007, 2008)

۳-۴ معانی فعلی باید متداعی چارچوب‌های معنایی شناخته شده باشند.

پیش از این دیدیم که محدودیت‌های شدید حاکم بر معنای فعل، دست‌کم در صورت حاضر خود، ظاهراً استثناپذیرند. با وجود این، محدودیتی تحت عنوان «محدودیت متعارف چارچوب معنایی» حاکم است به شرح زیر:

محدودیت متعارف چارچوب معنایی - برای آنکه وضعیتی مدلول فعل خاصی باشد، آن وضعیت یا تجربه می‌تواند تجربه‌ای فرضی یا تاریخی باشد و ضرورتی به تجربه مستقیم آن نباشد اما لازم است که آن وضعیت یا تجربه یک واحد فرهنگی را، که برای کاربران آن واژه آشنا و مرتبط است، تداعی کند.

پیداست که لازم نیست کسی از چیزی منع شده باشد تا واژه ممنوع شدن را به کار برد. اما این هم واضح است که گویشوران این برچسب را به کار نمی‌برند مگر آنکه با چارچوب معنایی مرتبط با ممنوع کردن/شدن آشنا بوده و انتظار این آگاهی و دانش را از مخاطبان خود هم داشته باشند. به دیگر سخن، اگر وضعیتی برای گویشوران زبانی کاملاً

ناآشنا باشد، در آن صورت، اساساً چارچوب معنایی برای آن وضعیت وجود ندارد و در نتیجه برچسب متناظری هم برای آن در اختیار نخواهد بود. محدودیت متعارف چارچوب معنایی مستلزم تصریح رسمی، آن‌گونه که از اصول همکاری در ارتباط (مثلاً، GRICE 1975) حاصل می‌آید، نیست.

تنها محدودیتی که به نظر موجود و ممکن می‌آید این است که معنای یک فعل واحد نمی‌تواند شامل دو یا چند زیررخدادی باشد که در یک چارچوب معنایی به یکدیگر ربط نیابند، و این چیزی است که فیلمور (FILLMORE 1977) هم پیش از اینها مطرح کرده بود. هر چارچوب معنایی بالقوه موجد یک برچسب واژگانی است. در عین حال، وجود چارچوب معنایی شرط لازم برای وجود معنای واژگانی نیست.

۴-۴ وجود چارچوب معنایی مستلزم وجود فعلی برای برچسب نشانیدن بر آن نیست. همه جنبه‌های تکراری تجربه برچسب واژه نمی‌گیرند. مثلاً، همه ما می‌دانیم که گاه آدم‌ها با زور و زحمت از بین نرده‌ها بیرون کشیده و خلاص می‌شوند. اما هیچ فعلی هم وجود ندارد که یک‌جا بیان‌کننده چنین عملی باشد (اگرچه *bouncer* در انگلیسی به معنای فردی است که آدم گیرکرده در چنین شرایطی را خلاص کند). برای بسیاری از خلأهای واژگانی توجیهی نمی‌توان یافت. مثلاً، در انگلیسی فعل *dine* را داریم که مفهوم مرکب رخدادی را بیان می‌کند که عبارت است از «شام خوردن بیرون از خانه در رستورانی زیبا و گران‌قیمت»، اما فعل متناظری وجود ندارد که معنی آن «شام خوردن بیرون از خانه در رستورانی معمولی» باشد.

پیش از این دیدیم که افعال منفرد، اگرچه نه همیشه ولی غالباً، بیان‌کننده زیررخدادهایی هستند که ارتباط علی دارند. اما وجود چنین زیررخدادهایی، ولو آشنا و تکراری، شرط کافی برای واژگانی شدن آنها در یک فعل واحد نیست. مثلاً،

زیررخدادهایی مانند «احساس گرما کردن و باز کردن پنجره به منظور وزش نسیم» سناریویی را تشکیل نمی‌دهند که مستلزم یک واژه مستقل و منفرد باشد. (واژه هوادهی (air out) را نباید با این مفهوم اشتباه گرفت، چون خانه‌ها را برای خنک کردن اهل آن هوادهی نمی‌کنند.) گاه ما مهلت تعیین‌شده برای کاری را فراموش می‌کنیم، ولی واژه واحدی برای بیان این امر نداریم. هر زبانی خلأهای واژگانی منحصربه‌خود را دارد و این امر به دلیل آن است که خلأهای واژگانی منحصر به فردند (Majid & BOWERMAN 2007).

به این ترتیب، معانی واژگانی متناظر چارچوب‌های معنایی محمول‌ها هستند که مبین حالات یا رخدادهای تعمیم‌یافته و احتمالاً مرکبی هستند که واحدهای فرهنگی ما را تشکیل می‌دهند. ضرورتی ندارد که زیررخدادهای درون هر چارچوب معنایی با هم رابطه علی داشته باشند، بلکه دست‌کم گاهی هم شیوه و هم نتیجه عمل را بیان می‌کنند. اما این زیررخدادها باید به گونه‌ای تلفیق یابند که وضعیت یا تجربه‌ای همگن و آشنا را بیان کنند تا یک واحد فرهنگی را بسازند. در مباحثی که در پی می‌آید، خواهیم دید که ترکیب‌های مختلف فعل و ساخت دستوری متأثر از قاعده محدودیت متعارف چارچوب معنایی نیستند. اما پیش از پرداختن به تلفیق و ترکیب فعل با معانی ساختی، نگاهی به مفهوم معنای ساختی ضروری است.

۵ محمول‌هایی که با ترکیبی از فعل و ساخت بیان می‌شوند.

در میان زبان‌شناسان توافقی در حال تکوین است مبنی بر اینکه بین معنی‌شناسی ذاتی یا «هسته‌ای» فعل و معنی‌شناسی حاصل از ساخت‌های دستوری، که فعل در آنها امکان تظاهر می‌یابد، باید تمایز قایل شد (Jackendoff 1990; Goldberg 1989, 1992, 1995; Rappaport &)

(Levin 1998, 1999). معنای این سخن این است که هر نوع جمله ساده با ساختار معنایی خاصی همبستگی مستقیم دارد. مثلاً، تناظرهای زیر در انگلیسی مشهود است:^{۲۹}

جدول ۲. ساختمان‌های ساخت موضوعی در انگلیسی

Construction Type نوع ساخت	Grammatical structure ساخت دستوری	Constructional semantic frame چارچوب معنایی ساختی
Ditransitive: گذرای دوگانه	(Subj) V Obj1 Obj 2 (فا) فع مفع ۱ مفع ۲	X CAUSES Y to RECEIVE Z کسی سبب می‌شود شخصی چیزی را دریافت کند.
Caused- Motion: حرکت سبب‌شده	(Subj) V Obj Oblique (فا) - فع - مفع نامشخص	X CAUSES to MOVE Z کسی سبب می‌شود شخصی چیزی را حرکت دهد.
Resultative: نتیجه‌ای	(Subj) V Obj Pred (فا) فع مفع	X CAUSES Y to BECOME Z کسی سبب می‌شود کسی چیزی بشود.
Transitive: گذرا	(Subj) V Obj (فا) فع مفع	X ACTS ON Y; X EXPERIENCES Y کسی بر شخصی عملی می‌کند؛ کسی چیزی را تجربه می‌کند.
Way construction: ساخت راه باز کردن	(Subj) V [possi wzy] Oblique (فا) [راه] فع نامشخص	X CREATES PATH & MOVES Zpath کسی راهی را ایجاد می‌کند و آن راه را می‌پیماید.

۲۹ صورت این ساخت‌ها متتبع از ترتیب خطی سازه‌های جمله است. در اینجا فرض بر این است که، مثلاً، هم در صورت سؤالی جمله‌ای مانند «حسن به علی چه داد؟» و هم در جمله پیش‌کشیده (cleft) «کتاب بود که علی به حسن داد» ساخت گذرای دوگانه مشابهی وجود دارد. باید توجه کرد که معنی‌شناسی ساختی ارائه‌شده در جدول (۲) تا حدی ساده شده است، چون هر کدام از الگوهای صوری آن نوعاً چندمعنا است (برای آگاهی از مباحث پیرامون این موضوع، + Goldberg 1995, 2006).

ارتباط بین تعمیم‌های کلی از این دست در حقیقت صورت‌بندی ساده‌شده‌ای از ساختمان‌های ساخت موضوعی است؛ اما عموماً هر فعل به‌تنهایی خود معانی غنی‌تر و چارچوب‌های معنایی پیچیده‌تری را رمزبندی می‌کند.

هر یک از ساخت‌های موضوعی در این جدول خود بیان‌کنندهٔ یک چارچوب معنایی بسیار مجرد و کلی است؛ مثلاً: انتقال چیزی از کسی به کسی، سببیت استقرار چیزی در موقعیتی جدید، سببیت تغییر حالت یا وضعیتی، حرکت و عمل هدایت‌شده در امتداد مسیری. واقعیت امر این است که چارچوب‌های ساختی ساخت موضوعی بسیار بنیانی و اساسی و در حوزهٔ تجربهٔ عمومی است؛ در غیر این صورت، بسامد کافی نمی‌داشتند تا ساخت موضوعی تلقی شوند. [تعریف ساخت موضوعی در حقیقت همین تکرار و بسامد بالا در تجربهٔ عمومی است.] ساختارهای ساخت موضوعی تعمیم‌های برگرفته از چندین فعل‌اند که همین امر تضمین‌کنندهٔ شمول و عمومیت نسبی آنها است. آن‌چنان‌که، پیش از این، در مقالهٔ دیگری گفته‌ام «ساختار جملات ساده ارتباطی مستقیم با ساخت‌های معنایی دارند و این ساخت‌ها بازتاب‌دهندهٔ صحنه‌هایی هستند که اساس تجربهٔ بشری را [از حوادث پیرامونی] تشکیل می‌دهند». (Goldberg 1995, p. 55)

از آنجا که معانی مندرج در جدول (۲) بسیار انتزاعی و مجرد هستند، ممکن است چنین بنماید که چارچوب‌های معنایی مرتبط با ساخت‌های معنایی همگی بارز هستند و نه چارچوب پس‌زمینه‌ای. واقعیت هم این است که این محمول‌های انتزاعی چندان به چارچوب پس‌زمینه‌ای ارتباط ندارند، شاید به این دلیل که معانی ساختی از تعمیم و کلیت حاکم بر تعداد زیادی فعل برگرفته می‌شود. بنابراین، در بیشتر موارد، چارچوب معنایی فقط رابطهٔ بارز شده را در بر می‌گیرد. اما همیشه چنین نیست. ساختمان جمله‌های راه باز کردن برای انتقال این معنی به کار می‌رود که کسی راهی را باز کرده و

در امتداد آن حرکت کند (Goldberg 1995)؛ در این ساختمان فقط حرکت است که بارز شده است. باز کردن راه (که معنای ضمنی آن حرکت علی‌رغم مشکلات و موانع است) بخشی از چارچوب پس‌زمینه است. شاهد این ادعا نفی فرازبانی است (که به‌ویژه در آن عناصر تکیه‌دار حضور دارد) که برای منفی کردن پیش‌انگاره مواجه بودن حرکت با مشکلات و موانع ضروری است:^{۳۰}

(۱۹) الف) # راهش را به درون اتاق باز نکرد، راه هموار و بی مانعی برای او آماده

بود.

a) # She didn't make her way into the room; there was a clear path ready for her.

ب) راهش را به درون اتاق باز نکرد، راه هموار و بی مانعی برای او آماده بود. (جمله ب برای نفی چارچوب پس‌زمینه‌ای باز کردن راه با یک نفی فرازبانی

صحیح خواهد بود.)

b) She didn't MAKE her WAY into the room; there was a clear path ready for her.

حال اگر بپذیریم که فعل و ساخت هر یک معنای جداگانه‌ای را افاده می‌کنند، سؤال این است که آیا محدودیت‌های کلی خاصی بر سر راه ترکیب این دو وجود دارد؟

۵-۱ محدودیت‌های حاکم بر ترکیب فعل و ساخت جمله

پیداست که نمونه‌وارترین حالت وقتی است که فعل و ساختمان جمله دو رخداد متفاوت را بیان نکنند، بلکه فعل همان رویدادی را بیان کند که ساختمان جمله، یا آنکه فعل معنای ساخت جمله را دقیق و منقح کند. مثلاً، اگر فرض کنیم که ساختمان جمله

۳۰ معنای دور از ذهن دیگری که شاید بتوان برای این ساخت تصور نمود آن است که فعل صرفاً مبین فعلیتی هم‌زمان با عمل دومی باشد، اما اشاره‌ای (حتی استعاری) به ایجاد راه و مسیر در میان نباشد.

گذرای دوگانه تقریباً معنای انتقال را افاده کند، کسی سبب شود که دیگری چیزی دریافت کند، در آن صورت روشن است که فعل دادن این معنی را واژگانی کرده و افاده می‌کند. فعل‌هایی نظیر به دست کسی رساندن یا پُست کردن همین معنی را به شکلی دقیق‌تر و منقّح واژگانی می‌کنند. برای مقاصد فعلی ما مواردی جالب‌ترند که خود فعل افاده‌کننده معنایی متفاوت از معنای ساختمان جمله باشد که در چنین صورتی ما با دو رویداد متمایز مواجه خواهیم بود.^{۳۱}

۱-۱-۵ رویدادهای دارای ربط علی

رویدادها ممکن است از رهگذر تعیین ابزار، نتیجه، یا وسیله انجام عمل به یکدیگر ربط علی بیابند. در الگوی مشترکی که در زبان‌های انگلیسی، چینی، و هلندی وجود دارد فعل می‌تواند مبین وسیله انجام عملی باشد که ساخت جمله آن را افاده می‌کند (Talmy 1985; Goldberg 1995). در هر یک از جمله‌های واقعی زیر، چنین حالتی مشهود است: (۲۰) الف) هر بار که توپ را برای او شوت می‌کردند، من جداً مجبور می‌شدم

چشم‌هایم را ببندم. وبسگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

a) I literally had to close my eyes every time they kicked him the ball.
(www.extremeskins.com/forums/)

ب) واقعاً یک بار یک پشه از تو بینی‌ام رفت بالا. سرفه کردم از توی دهنم
انداختمش بیرون.

b) I actually had a moth go up my nose once. I... coughed him out of
my mouth.
(bikeforums.net/archive/index.php/t-292132)

۳۱) لطیفه، کاربردها و آرایه‌های ادبی، ساخت واژه‌های یک‌بارمصرف (nonce)، اشتباهات لفظی گویشوران، و استعارات (metaphors) از جمله مواردی هستند که دوگانگی معنایی بین معنی فعل و معنی ساختمان جمله را نشان می‌دهند.

ج) با نوشتن راه خود را به سوی آزادی گشود.

c) He wrote his way to freedom.

(books.google.com/books?isbn=1593080417)

در این موارد، شوت کردن وسیله انتقال است؛ سرفه کردن وسیله حرکت سببی است؛ و نوشتن وسیله حرکت استعاری است.^{۳۲}

پینکر (Pinker 1989) مثال زیر را (برگرفته از Talmy 1985؛ و نیز: Croffit 1991) بررسی کرده است:

The bottle floated into the cave.

(۲۱) بطری به حالت شناور وارد غار شد.

او یادآوری می‌کند که، اگر منظور از این جمله این باشد که «بطری در تشتک آب به غار برده شده است»، پذیرفته^{۳۳} نخواهد بود و تنها در صورتی پذیرفته است که شناوربودگی آن، عامل و وسیله حرکت آن به درون غار باشد.

گلدبرگ ادعا می‌کند که کاربرد افعال مربوط به انتشار صدا در ساختمان جمله حرکتی پذیرفته‌تر خواهد بود، اگر صدای مورد اشاره نتیجه حرکت مستتر در ساختمان جمله باشد. (Goldberg 1995, p. 2) تقابل بین دو مثال زیر مسئله را روشن می‌کند:

(۲۲) الف) قطار دیگری با صدای گوش‌خراش چرخش وارد ایستگاه شد.^{۳۴}

a) another train screeched into the station.

(۳۲) در زبان فارسی می‌توان گفت: «سرفه کردم و پشه را از دهانم بیرون انداختم» یا «پشه را با سرفه از دهانم بیرون انداختم»؛ در واقع، به نظر می‌رسد که در زبان فارسی ابزار، شیوه یا وسیله در قالب فعل اصلی جمله تلفیق نمی‌شود بلکه هویت قیدی آن متمایز باقی می‌ماند و در مواردی تشکیل فعل مرکب می‌دهد. بر این اساس، شاید بتوان ادعای نویسنده مبنی بر احتمال تمایز بین معنای ساخت و معنای فعل را با شواهد زبان فارسی رد نمود. در هر حال، تأیید یا رد این ادعا برای زبان فارسی نیاز به بررسی دارد. (م.)

33) felicitous

(۳۴) باز در این موارد هم باید توجه کرد که در زبان فارسی ادغام شیوه (در اینجا صدا) در فعل ممکن نیست و تنها راه استفاده از قید است: «قطار با صدای گوش‌خراش چرخش وارد ایستگاه شد». (م.)

(www.wunderland.com/WTS/Andy/EmptyCity/)

ب) یک تانک با سرعت زیاد و صدای [مهیب] غرور کفشک در خیابان حرکت می‌کرد.

b) a tank rumbled down the street at a high rate of speed.

(books.google.com/books?isbn=0312980442)

(۲۳) الف) پرندۀ با صدای جیغ از قفسش پرید. (به این معنی که در هنگام پریدن و فرار از قفس جیغ می‌کشید.)

a) % The bird screeched out of its cage. (to mean that the bird happened to make a screeching sound as it flew out of its cage.)

ب) الینا با قاروقور شکمش توی خیابان می‌رفت. (به این معنی که در حالی که در خیابان راه می‌رفت شکمش قاروقور می‌کرد.)

b) % Elena rumbled down the street. (to mean that her stomach rumbled as she walked down the street.)

توجه کنید که دو فعل screech (جیغ زدن، قیژقیژ کردن) و rumble (غریدن، قار و قور کردن شکم) در هر دو دسته مثال (۲۲ الف و ب) و (۲۳ الف و ب) به کار رفته‌اند، اما مثال‌های (۲۲) از نظر همه گویسوران پذیرفتنی‌اند حال آنکه مثال‌های (۲۳) را بسیاری از اهل زبان رد می‌کنند. تفاوت اینها در این نکته است که در مثال‌های (۲۲) صدای مورد اشاره ناشی از حرکت است، حال آنکه در مثال‌های (۲۳) این صداها نه ناشی از حرکت که صرفاً هم‌زمان با آن هستند.

فعل می‌تواند دیگر جنبه‌های رویدادهای علی مانند ابزار را هم بیان کند:

(۲۴) گیلبرت توپ را با مچ به پشت تور زد [درباره زبان فارسی ← پانویس‌های ص قبل

Gilbert wristed the ball into the back of the net. (the wrist is the instrument of the caused motion)

(www.cstv.com/sports/)

بنابراین، همان‌گونه که در مورد افعال تحقیقی دیدیم، اگر بین دو زیرخداد یک رابطه علی برقرار باشد، می‌توان آنها را در قالب یک اسناد واحد تلفیق نمود، اما در مورد زیرخدادهایی که دارای واژگان معین هستند، افعال مورد نظر الزاماً رابطه علی با معانی ساختمان جمله ندارند. روابط غیرعلی را در بخش زیر بررسی خواهیم کرد.

۲-۱-۵ چند پیش شرط

اگر فرض کنیم که معنی تقریبی ساختمان جمله گذرای دوگانه انتقال باشد، یعنی «کسی (قصد می‌کند) سبب شود دیگری چیزی را دریافت کند» (مثلاً، Goldberg 1992b)، در آن صورت خواهیم دید که این ساخت جمله پیش شرطی برای انتقال تعیین می‌کند که همانا ایجاد یا تهیه چیز انتقال‌یافته است. مثلاً:

(۲۵) اورلاندو برای خواهرش یک کیک پخت.

Orlando baked his sister a cake.

(www.englishclub.com/young-learners/)

در این مورد، تهیه کیک پیش شرط انتقال کیک از اورلاندو به خواهر او است. به همین سیاق، برای آنکه موضوعی در جهت خاصی حرکت کند باید این پیش شرط برقرار باشد که آن چیز از قیود فیزیکی آزاد باشد. در مثال‌های واقعی زیر که دارای ساختمان جمله حرکت سببی هستند، فعل مبین پیش شرط رفع موانع و قیدهایی است که رفع آنها حرکت را ممکن می‌سازد؛ این ساختمان جمله مبین حرکت سببی است.

(۲۶) الف) زندانی را طبق دستور به داخل جمعیت آزاد کرد.

a) He freed the prisoner into the crowd, as he had been ordered.

(www.angelfire.com/mo/savagegardener/)

ب) دخترک سگ را در حاشیه‌نشین‌های غرب شهر رها کرد.

b) The girl... unleashed the dog into the west slums.

(boards.stratics.com/php-bin/arcpub/)

این مثال‌ها یادآور فعل‌های واژگانی شده‌ای هستند که در خود هم نوعی پیش‌شرط و هم رخداد بیان شده را (مثلاً، بازگرداندن، تقاضای استیناف کردن، نارو زدن) رمزبندی می‌کنند. بنابراین، همان‌گونه که فعل می‌تواند رخدادهای با ربط علی را در یک قالب درآورد یا زیررخدادهای یک فعل پیش‌شرط فعل دیگری باشد، همین رابطه می‌تواند بین فعل و ساختمان جمله هم برقرار باشد (برای آگاهی از توازی‌های دیگر بین فعل و محمول‌های پیچیده‌تر ← Golfberg 1998). در خصوص مثال‌های (۲۵) و (۲۶) باید گفت که هر دو زیررخدادهای بیان شده‌اند، چرا که هر یک را می‌توان با نفی فرازبانی به شیوه مثال‌های (۲۷) منفی کرد:

(۲۷) الف) اورلاندو برای خواهرش کیک نپخت، برایش کیک را با مایکروویو گرم کرد/ تمام صبح را خوابید.

a) Orlando didn't bake his sister a cake; he microwaved it/ he slept all morning.

ب) زندانی را در میان جمعیت آزاد نکرد، زندانی هنوز در زنجیر بود/
زندانی را در غل و زنجیر نگه داشت.

b) He didn't free the prisoner into the crowd; the prisoner was still in chains/ he kept the prisoner in lock-up.

حال به یک تفاوت عمده بین افعال واژگانی شده، از یک سو، و ترکیب فعل + ساخت جمله، از دیگر سو، خواهیم پرداخت. دیدیم که افعال واژگانی شده همواره

چارچوب‌های معنایی شناخته‌شده‌ای را تداعی می‌کنند. اما در بخش زیر خواهیم دید که ترکیب فعل و ساخت جمله، می‌تواند رخدادهای بدیعی را تداعی کند.

۲-۵ چارچوب معنایی، فعل و ساخت جمله

آیا محدودیت متعارف چارچوب معنایی در ترکیب فعل و ساخت جمله هم جاری است؟ به عبارت دیگر، آیا ترکیبات بدیع فعل و ساخت جمله فقط چارچوب‌های معنایی پیش‌داده (اما بدون برجسب یعنی واژگانی‌نشده) را بیان می‌کنند؟ پیش از این دیدیم که ساخت گذرای دوگانه را می‌توان با افعال ایجاد‌ی که خود مبین انتقال نباشند ترکیب نمود. می‌دانیم که آنچه از کسی به دیگری انتقال می‌یابد معمولاً برای همان منظور تهیه شده است؛ به این ترتیب، ایجاد شیئی انتقال‌یافته پیش‌شرط برجسته و مهم در دانش چارچوب معنایی ما از مفهوم انتقال است. در عین حال، حاجتی به وجود چارچوب‌های شناخته‌شده‌ای نیست که در آن معنای فعل خاصی با ساخت موضوعی خاصی ترکیب شده باشد. مثلاً، این استدلال درست خواهد بود اگر بگوییم ما دارای یک چارچوب تجربی هستیم که در آن کسی چیزی را برای کسی می‌پزد. اما اگر بگوییم چارچوب تجربی دیگری داریم که در آن کسی چیزی را برای کسی با میکروویو گرم می‌کند، آنگاه باید گفت چارچوب دوم در واقع بسطی از همان تجربه قبلی است. با وجود این، این هر دو قابل تصورند:

(۲۸) من برایش یک قرص نان سیب خانگی پختم.

I baked her a loaf of homemade apple bread.

(community.southernliving.com/showthread.php?t=5054)

(۲۹) من برایش کمی از ماکارونی دیشب را (با میکروویو) گرم کردم.

I microwaved her some leftover noodles.

(not-quite-sure.blogspot.com/2006/01/pancakes-against-drugs.html)

به دیگر سخن، در عین آنکه به نظر می‌رسد تلفیق معنای انتزاعی نهفته در یک طبقه کلی از افعال با یک محمول ساخت موضوعی حتماً نیازمند چارچوب معنایی جاافتاده‌ای هست، اما چنین چیزی در مورد معانی جزئی‌تر، که از ترکیب ساخت موضوعی و یک فعل خاص حاصل شود، صادق نیست. نمونه‌ای دیگر از این دست، دانش ما از چارچوب خاصی است که در آن نیرو سبب حرکت می‌شود؛ علاوه بر این، چارچوب تجربی دیگری داریم که در آن وزش باد شدید ممکن است سبب حرکت [چیزی] شود که این چارچوب خاص‌تر را مثلاً هنگامی فرامی‌خوانیم که واژه «دمیدن» با ساخت جمله حرکت سببی در مثال (۳۰) ترکیب شود. اما، در عین حال، مشکل بتوان ادعا کرد که ما چارچوب معنایی جاافتاده‌ای هم داریم که در آن «عطسه کردن» سبب حرکت شود ولی، با وجود این، جمله (۳۱) هم نمونه‌ای واقعی و مستند است که در زبان به کار رفته و پذیرفته است:

(۳۰) باد ریش را از روی چانه کاپیتان وزاند (انداخت).

It blew the beard right off of the Captain's chin.

(www.emule.com/2poetry/phorum/read.php?7, 214604, 214649)

(۳۱) بیمار لوله را از بینی خود عطساند (با عطسه بیرون انداخت)!^{۳۵}

She sneezed the tube right out of her nose!

(journals.aol.com/gosso23/my-breast-cancer-story/entries/2007/09/06/moms-

in-the-hospital/630)

(۳۵) باز هم در این موارد معادل دقیق فارسی وجود ندارد چه عامل حرکت به صورت واژه جداگانه در قالب قید به جمله افزوده می‌شود: «باد ریش را از روی چانه کاپیتان انداخت». «لوله را از توی بینی‌اش با عطسه بیرون انداخت». «عطسه کرد و لوله را از توی بینی‌اش بیرون انداخت». (-م.)

عدم وجود تکواژهایی که معانی مورد نیاز در این موارد را بیان کنند تأییدی است بر این تصور که افعال می‌توانند با ساخت جمله به شیوه‌های کاملاً بدیع ترکیب شوند تا معانی نوینی بیافرینند. من با جرئت می‌توانم بگویم که هیچ زبانی تکواژ بسیط و واحدی به نام *snope* ندارد که معنای آن «حرکت دادن با عطسه» باشد، همان‌گونه که به نظر نمی‌رسد هیچ زبانی تکواژ بسیطی مانند *micrim* داشته باشد که معنای آن «قصده دادن چیزی به کسی باشد که با گرم کردن تهیه شده باشد». منظور از «نشدنی» بودن معنایی فعلی از این دست، عدم وجود تکواژ بسیط برای آنها است [وگرنه سیال بودن ذهن می‌تواند معنایی بدیع بسازد]. (Goldberg 1995, 2006)

برای برخی از گویشوران، ساخت جمله راه باز کردن امکان بیان فعالیت را فراهم می‌آورد که هم‌زمان با عمل مورد اشاره ساخت موضوعی رخ می‌دهد ولی ارتباط مستقیمی هم با آن ندارد (برای اطلاع از مباحث پیرامون این ساخت جمله ← Levin & Rappaport 1990; Goldberg 1995; Jackendoff 1998). مثلاً،

(۳۲) تمام سال‌های کلاس اول تا سوم را خس خس کرد و طی کرد.

He wheezed his way through all 3 grades.

(about a child with asthma, reported by Kay Bock, heard on the WILL radio station, May 7, 2003)

رابطه بین فعل و ساخت جمله در این مثال رابطه صرف هم‌زمانی فعالیت‌هاست. چون در هیچ زبانی فعل بسیطی را نمی‌شناسیم که هم حرکت استعاری و هم یک عمل نامربوط دیگر مانند «عطسه کردن» را یک‌جا افاده کند، جانب احتیاط آن است که مفهوم «حرکت استعاری هم‌زمان با عطسه» را چارچوب معنایی جاافتاده قلمداد نکنیم.

۶ نتیجه‌گیری

در این مقاله، به این سؤال پرداختیم که تشکیل‌دهنده یک محمول واحد معنایی چیست؟ برای پاسخ بدان استدلال کردیم که محدودیت‌های حاکم بر معنای فعل فقط متکی به مفهوم چارچوب معنایی (Fillmore 1977) است. به خلاف آنچه پیش از این ادعا کرده‌اند، نشان دادیم که زیررخدادهای مرتبط با معنای فعل الزاماً نباید با یکدیگر ارتباط علی داشته باشند (قس. *blanch* و *braise*)، و نیز اینکه، مادام که این دو جزء معنایی در یک چارچوب معنایی به یکدیگر پیوند یابند، فعل می‌تواند هم شیوه عمل هم نتیجه را یکجا در خود جای داده رمزگذاری کند (قس. نمونه‌های *schuss*، *fry*، *scale* و *scribble*).

رویدادهای بیان‌شده در ترکیب فعل و ساخت موضوعی به نوعی موازی زیررویدادهای درون چارچوب معنایی یک عنصر واژگانی است. هنگامی که فعل و ساخت موضوعی رویدادهای متمایزی را بارز کنند، بین رویداد فعل و رویداد بارز شده توسط ساخت موضوعی غالباً رابطه‌ای علی برقرار است. با وجود این، ممکن است دیگر انواع رابطه، مانند پیش‌شرط و هم‌زمانی هم دخیل باشند.

در مقاله حاضر، همچنین یک تفاوت عمده بین فعل و ترکیب‌های فعل + ساخت جمله را بررسی کردیم. فعل ضرورتاً تداعی‌کننده و فراخواننده چارچوب معنایی جافتاده است. ساخت جمله هم چارچوب‌های معنایی جافتاده را تداعی می‌کند. از سوی دیگر، طبقاتی از افعال از رهگذر چارچوب‌های کلی و انتزاعی به ساخت موضوعی ارتباط می‌یابند، افعال خاصی وجود دارند که می‌توانند با ساخت‌های موضوعی تلفیق شده رویدادهای بدیعی را بیان کنند که هیچ چارچوب معنایی قدیم و از پیش موجودی را تداعی نمی‌کنند.

منابع

- Croft, William. (1991), *Syntactic Categories and Grammatical Relations*, University of Chicago Press, Chicago.
- (2005), *Aspectual and causal structure in event representations*, Manuscript, University of New Mexico.
- Dowty, David. (1979), *Word Meaning and Montague Grammar*, Dordrecht: Reidel.
- Enfield, Nick J. (2002), “Cultural Logic and Syntactic Productivity: Associated Posture Constructions in Lao”, In N. Enfield (ed.) *Ethnosyntax*, Oxford University Press, Oxford, pp. 231-258
- ESPENSON, Jane. (Unpublished ms) (1991), *The Structure of the System of Causation Metaphors*, University of California, Berkeley.
- Filip, H. (2004), *The Telicity Parameter Revisited*, Paper presented at the SALT XIV, Semantics and Linguistic Theory, Cornell University, Ithaca.
- (2008), “Events and Maximalization: The Case of Telicity and Pefectivity”, In S. Rothstein (Ed.), *Crosslinguistic and Theoretical Approaches to the Semantics of Aspect*, John Benjamins, Amsterdam, pp. 217-256
- FILMORE, Charles J. (1975), “An Alternative to Checklist Theories of Meaning”, *Berkeley Linguistic Society Proceedings*, vol. 1, pp. 123-131.
- (1977a), “The case for case reopened”, In P. Cole (ed) *Syntax and Semantics 8: Grammatical Relations*, pp. 59-81, Academic Press, New York.
- (1977b), “Topics in Lexical Semantics”, In R. Cole (ed.) *Current Issues in Linguistic Theory*, pp. 76-138, Indiana University Press, Bloomington.
- (1982a), “Frame Semantics”, In *Linguistics in the Morning Calm*. pp. 111-138, Hanshin, Seoul.
- (1982b), “Toward a Descriptive Framework of Spatial Deixis”, In R.J. Jarvella and W. Klein (eds.) *Speech, Place and Action*, John Wiley, London.
- (1985), Frames and the Semantics of Understanding, *Quaderni di Semantica* 6(2), pp. 222-253.
- GOLDBERG, Adele E. (1992b), “The Inherent Semantics of Argument Structure: The Case of the English Ditransitive Construction”, *Cognitive Linguistics* 3(1), pp. 37-74.

- (1995), *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*, University of Chicago Press, Chicago.
- (1998), “Semantic Principles of Predication”, In *Discourse and Cognition: Bridging the Gap*, Jean-Pierre Koenig (ed) CSLI Publications, pp. 41-55.
- (2005), “Constructions, Lexical Semantics and the Correspondence Principle: Accounting for Generalizations and Subregularities in the Realization of Arguments”, In N. Erteschik-Shir & T. Rapoport (Eds.), *The Syntax of Aspect*, Oxford University Press, Oxford.
- (2006), *Constructions at Work: the nature of generalization in language*, Oxford University Press, Oxford.
- GOLDBERG, A. E., & JACKENDOFF, R. (2004), “The Resultative as a Family of Constructions”, *Language*, 80(3), pp. 532-568.
- GRICE, H.P. (1975) “Logic and conversation” in (eds.) P. Cole & J. Morgan *Syntax and Semantics 3: Speech Act*, Academic Press, New York.
- GRUBER, Jeffrey S. (1985), *Studies in Lexical Relations*, PhD Dissertation. MIT. Jackendoff, Ray. Multiple Subcategorization and the Theta-Criterion: the Case of climb. *Natural Language and Linguistic Theory* 3. 271-295. Jackendoff, Ray. (1990), *Semantic Structures*, MIT Press, Cambridge.
- JACKENDOFF, R. (1996), “The Proper Treatment of Measuring Out, Telicity, and Perhaps Even Quantification in English”, *Natural Language and Linguistic Theory*, vol. 14, pp. 305-354.
- KAUFMANN, I. (1995), “What is an (Im-) possible Verb? Restrictions on Semantic Form and heir Consequences for Argument Structure”, *Folia Linguistica*, vol. 24, pp. 67-103.
- KOENIG, Jean-Pierre and Nuttanart MUANSUWAN. (2002), “How to end without ever finishing: Thai semi-perfectivity”, *Journal of Semantics*, vol. 17, pp. 147-184.
- LAKOFF, George. (1987), *Women, Fire and Dangerous Things*, University of Chicago Press, Chicago.
- LANGACKER, Ronald W. (1987), *Foundations of cognitive grammar*, vol. I., Stanford University Press, Stanford, Calif.
- LEVIN, B. (2000), “Aspect, Lexical Semantic Representation, and Argument Expression”, *Proceedings of the 26th Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, pp. 413-429.

- LEVIN, B., & RAPPAPORT-HOVAV, M. (2005), *Argument Realization*, Cambridge University Press, New York.
- LEVIN, Beth and Malka RAPPAPORT HOVAV. (2007), (unpublished handout), "Reflections on the Complementarity of Manner and Result", *Zentrum für Allgemeine Sprachwissenschaft*, Humboldt University, November 22, Berlin.
- Majid, Asifa and Melissa BOWERMAN. (2007), Special issue, "Cutting and breaking events: A crosslinguistic perspective." *Cognitive Linguistics*, pp. 2-18.
- McCawley, James D. (1968), "The Role of Semantics in a Grammar", In *E. Bach and R.T. Harms (eds) Universals in Linguistic Theory*, Holt, Rinehart and Winston, New York, pp. 124-169.
- Mok, E., & BRYANT, J. (2006), "A Best-Fit Approach to Productive Omission of Arguments", *The 32nd Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, Berkeley.
- PETRUCK, Miriam R.L. (1996), "Semantic Frames". *J. Verschueren, J. Ostman, J. Blommaert, and C. Bulcaen (eds.) Handbook of Pragmatics*, John Benjamins, Philadelphia.
- PUSTEJOVSKY, James. (1991), "The Generative Lexicon", *Computational Linguistics* 17(4), pp. 409-441.
- RAPPAPORT HOVAV, Malka. (Unpublished manuscript) (2006), *Lexicalized Meaning and the Internal Temporal Structure of Events*, Hebrew University.
- RAPPAPORT HOVAV, Malka and Beth LEVIN. (1998), *Building Verb Meanings*, Bar Ilan University and Northwestern University.
- (unpublished ms) (1999), "Two Types of Compositionally Derived Events", Bar Ilan University and Northwestern University, Ramat Gan, IL, Israel and Evanston.
- (this volume), "Reflections on Manner/ Result Complementarity".
- SINGH, Mona. (2001), "The perfective paradox: or how to eat your cake and have it too", In *L.A. Sutton and C. Johnson (eds.) Proceedings of the 17th Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. Berkeley, CA 479-489.
- SMITH, Carlota. (1997), *The Parameter of Aspect*. Kluwer, Dordrecht.
- TALMY, Leonard. (1985), "Lexicalization Patterns: Semantic Structure in Lexical Forms", In *T. Shopen, ed., Language Typology and Syntactic Description*, vol. 3, Grammatical Categories and the Lexicon Cambridge University Press, Cambridge, pp. 57-149.

—— (2000), *Toward a Cognitive Semantics*, MIT Press, MA, Cambridge.

VENDLER, Zeno. (1967), "Verbs and times", *Linguistics and Philosophy*, pp. 97-121.

